



رقابت و برتری جوتی ایرانیان و عربان و هنوگلی اصفهانی

از دیرباز، میان ایرانیان و عربها حس رقابت و برتری جوتی بوده است. زیرا ایرانیان از دیرباز سرزمین خود را گهواره تمدن و مرکز فرهنگ و خود را سروران شرق و غرب عالم میدانستند و قرنهای متمادی و طولانی در سایهٔ مدنیت زیسته بودند از اینرو بر عربان گردنکشی میکردند و آشکارا میگفتند که ایشان از نظر علم و حکمت و تمدن از ایرانیان عقب افتاده‌اند و برای خویش قرارگاه و میهنی نمیشناسند و آسمان برایشان تنگ چشمی میکند. بناچار در میان تخته سنگها و شنهای گرم و ریگهای نافته، که خون را بجوش می‌آورد و استخوان را آب میکند، با فقر و بیماری زندگی میکنند. بدینجهت همیشه سنگدل و بیرحم و بی‌باکند و نزد ایشان حق بازور و غلبه باشمشیر و تباهی برای ناتوان است.

اما عربان خود را از شریف‌ترین نژادها و ریشه‌دارترین نسبت‌ها و پاکیزه‌ترین قومها و نژاده‌ترین شاخه‌های انسانی و سوارکاران صحرا و قهرمانان هیجا و اهل مروت و وفا میدانستند.

بدین ترتیب هر يك بدیگری بنظر تحقیر مینگریست، چنانکه در دربار خسرو پرویز بین نمایندگان عرب و خسرو پرویز چنین صحنه‌هایی رویداد و رؤسای عرب، یکی پس از دیگری، پیامیخاست و از نژاد خویش سخن میگفت و عرب را بر سایر نژادها برتر می‌شمرد. یکی از آن

* آقای دکتر مراد مرادپان، از محققان گرانمایهٔ معاصر.

صحنه‌ها را مطابق آنچه ابن‌عبدربه ددعقد الفرید آورده برای نمونه بیان میکنیم. هر چند ساختگی و جعلی بنظر میرسد ولی نمایانگر حالت دوطرف میباشد: نعمان بن منذر نزد خسرو پرویز باریافت. نمایندگان روم و هند و چین نیز باریافته بودند. هر یک از ایشان نزد خسرو از پادشاهان و سرزمینهای خود یاد نمودند. نعمان نیز بعر بها بالید و ایشان را از همه نژادهای برتر دانست حتی ایرانیان را نیز استثناء نکرد.

خسرو گفت: «ای نعمان! درباره عربها و نژادهای دیگر اندیشیده‌ام و دریافته‌ام که رومیان دارای روح اجتماعی و سلاطین بزرگ و شهرهای بسیار و ساختمانهای باشکوه و دین و جلال و حرام و جز آن میباشند. و دیدم که هندیان حکمت و پزشکی و شهرهای بسیار و میوه‌های فراوان و بوهای خوش و جمعیت زیاد و علم حساب دارند. و ملاحظه کردم که چینیان باهم دیگر پیوسته و متحدند و دارای کارها و صنایع دستی و فنون سوارکاری و همت عالی در امور جنگی میباشند و پادشاهی دارند که آنها را باهم گرد می‌آورد. و بدین نتیجه رسیده‌ام که ترکان و خزرها با زندگی بدی که دارند و کمی کشت و میوه و دژهای استوار، پادشاهانی دارند که از کشورشان نگهداری و امورشان را اداره مینماید. ولی در عربها، صفات نیکی در امر دین و دنیاندیده‌ام و دوربین و نیرومند نیستند و مردمی فرومایه و کم همت و خوارند زیرا با وحشیان گریزان و پرنندگان مردار خوار زندگی میکنند و فرزندان خود را از روی بیچارگی میکشند و یکدیگر را از بی‌چیزی میخورند و از خوراکیها و پوشاکیها و نوشیدنیها و وسائل آسایش زندگی بی بهره‌اند. بهترین خوراکی که خوشگذرانان نشان بدست می‌آورند گوشت شتر است که بخاطر سنگینی و ناگواری و ترس از بیماری، بسیاری از درندگان از خوردن آن سر باز میزنند. اگر یکی از ایشان کسی را مهمان کند آنرا کرم نام مینهند و اگر مهمان کسی شود آن را غنیمت می‌شمارد. اشعارشان پراز این مطالب است و رجالشان بدینگونه امور می‌بالند. جز قبیله تنوخ - یمن - که نیایم (انوشیروان) اجتماع آنرا بنیاد نهاد و پادشاهی آنرا استوار ساخت، و جلوی دشمنانشان را گرفت و تا کنون نیز این وضع وجود دارد. با این وصف دارای آثار و ابزار جنگ و روستا و دژهای استوار میباشند.

سپس با این همه خواری و بیچارگی و بدبختی که دارید آرام نمیگیرید تا جائیکه بخود می‌بالید و خود را برتر از دیگران میدانید.»

نعمان در پاسخ گفت: «ملت شاهنشاه باید فضل و درجه والا داشته باشد. ولی من برای فرمایشهای شاهنشاه پاسخهایی دارم بدون اینکه بخواهم سخنان شاهنشاه را نادرست و یا دروغ بدانم. اگر مرا زینهار دهند، پاسخ خواهم داد.» خسرو گفت: در زینهار بگو.

نعمان گفت: «شاهنشاها: برتری نژاد و ملیت شما بخاطر عقل و خردی که دارد گفتگو بردار نیست. ولی هر ملت دیگر را که با عرب برابر نمائی، عرب از آن برتر است.»

خسرو گفت: بچه چیز برتر است؟ پاسخ داد: بعزت و شکست ناپذیری زیبا روئی و سخا

و بخشندگی و حکمت‌زبان و پرعقلی و زیربار زورنرفتن و وفاداری.

«اما عزت و شکست‌ناپذیری ایشان. از مجاورت و همسایگی آنان با پدران شساید است (ال منذر و ساسانیان در خبوه که همه کشورها را بهم ریختند و پایه‌های حکومت را استوار نمودند و لشکرکشی‌ها کردند و کسی بدیشان چشم طمع ندوخت و برایشان چیره نشد. دژ استوارشان پشت اسب و قرارگاهشان زمین و سقفشان آسمان و پناهگاهشان شمشیر و ساز و برگشان صبر و شکیبائی است زیرا ملت‌های دیگر عزتشان سنگ و گل و جزایر دریاست. اما رنگ و روی و زیبایی ایشان. عربها از هندیان منحرف و چینیان زرد و لاغر و ترکان زشت و رومیان پوست‌کنده برتر و بهترند. و از نظر حسب و نسب، همه مردم اصل و نسب و پدران و نیاکان خویش را از یاد می‌برند و حتی بسیاری از ایشان بالاتر از پدر خود را نمی‌شناسند، ولی عربها پدران و نیاکان خویش را یکی یکی نام می‌برند و نژاد و نسب خود را حفظ می‌کنند. اما از نظر سخا و بخشندگی. بیچاره‌ترین فرد عرب که بیش از یک شتر ندارد و حمل و نقل و سیری و سیرابی وی بدان بستگی دارد، هرگاه رهگذری ناگهان بدو رسد و به بیش از لب نانی و جرعه آبی نیاز نداشته باشد، برای وی شتر خود را می‌کشد و از وی پذیرائی می‌کند و حاضر است که هر چه در دنیا دارد در راه نام‌نیک از دست بدهد.

اما حکمت‌زبانان. خدای بزرگ در نظم اشعار و رونق کلام و حس معنی و وزن و قافیه و ضرب‌المثل و آوردن صفات مناسب، بعرها چیزهایی داده است که بملتها و نژادهای دیگر نداده است. از سوی دیگر اسبها ایشان بهترین اسبها و زنانشان پاکدامن‌ترین زنان و معادنشان زروسیم و وسائل سواریشان شتر است که برای سفر و راه پیمائی در مناطق خشک و سوزان بهترین وسیله می‌باشد. اما دین و شریعت. عربها دارای عقیده و دینند و از این روی ماههای حرام و شهر حرام و خانه‌ای برای زیارت دارند که در آن مناسک دین بجای می‌آورند و قربانی می‌کنند و در آنجا انسان بقاتل پدر و برادر خود برمی‌خورد و میتواند از وی انتقام بگیرد ولی شرافت و دینش او را از اینکار باز میدارد.

اما وفای عرب. اگر یکی از ایشان برای کاری چشمی بهم زند و اشاره‌ای کند همان برای وی عهد و پیمانی است که آنرا تاجان در بدن دارد بهم نمی‌زند.

شاهنشاهها: اما اینکه دختران را زنده بگور می‌کنند اینکار را با دختران بخاطر فرار از ننگ و عار و غیرت از شوهر دادن آنها می‌کنند.

و اما اینکه خوراکشان گوشت شتر است. گوشت شتر بهترین و برترین خوراک عرب و شتر فربه‌ترین و خوش‌گوشت‌ترین و پرشیرترین و کم‌زیانترین حیوانات است.

اما جنگ و درگیری آنان و خوردن یکدیگر و زیر بار یک نفر سیاست مدار نرفتن از قدرت و اتکاء بنفس ایشان است و کسانی جز این رفتار می‌کنند که ناتوان باشند و از روی آوردن دشمن بخود بترسند.»

خسرو از پاسخهای نعمان بشگفت آمد و گفت: تو لایق سروری و ریاست بر قبیله خود می‌باشی.

پس از نعمان، خطبای دیگر یا خاستند و زبان بمدح عرب گشودند. چنانکه می بینیم مفاخرات و مناظرات بین ایرانیان و عربها پیش از اسلام وجود داشته است. تا اینکه دوره اسلامی پیش آمد. ایرانیان پیش از اسلام بعزت سیاسی و اجتماعی خاصی از وضع داخلی خود و نیز بخاطر جنگهای طولانی با روم و اختلاف طبقاتی و نظام ارباب و رعیتی ستمگرانه و کشمکش در دستگاه هیئتهای حاکمه خسته و نومید گردیده بودند. اختلاف طبقاتی بجائی رسیده بود که ادامه آن وضع غیرممکن شده بود. نظام طبقاتی دولت ساسانیان، چنانکه در نامه تنسر، آمده است چهار پایه یا طبقه بوده است:

نخست طبقه روحانیون و علمای دین که بدیشان مؤبدان میگفتند و قدرت روحانی دولت بدست ایشان بود و رئیس ایشان مؤبدان موبد خوانده میشد و میتوان او را برابر پاپ مسیحیت قرار داد. امور قضا و داوری و ازدواج و طهارت و قربانی و بطور کلی نظارت بر تعلیم و توجیه دینی و اخلاقی ملت در دست این طبقه بود و کسانی که بامور آتشکدهها میپرداختند به هیربدان معروف بودند و رئیس ایشان هیربدان هیبرد نامیده میشد.

طبقه دوم ارتشیان بودند که از سواره و پیاده تشکیل میگردد و هر یک از این دودسته امتیازات خاصی داشت. این طبقه حتی در دوره صلح نیز مقام بلندی داشتند زیرا اداره استانهای کشور بدیشان واگذار میشد.

طبقه سوم نویسندگان بودند که شامل نویسندگان رسائل و حسابداران و قاضیان و داوران و دفترداران و شاعران و پزشکان و ستاره شناسان میگردد.

طبقه چهارم مردم (دعیت) بودند که شامل کشاورزان و صنعتگران و بازرگانان میشدند و افراد آن میتوانستند (بطور استثناء) بطبقه بالاتر ارتقاء یابند و با اخلاق و تقوی، در زمره رجال دین و با شجاعت و سوارکاری، در طبقه ارتشیان و باهوش و حافظه و زیرکی، در سلك نویسندگان در آیند.

در واقع اجتماع ایران بر دو پایه نسب و مالکیت استوار بود و بین اشراف و سایر مردم فاصله بسیار بنظر میآمد و اختلاف آنان در وسائل سواری و لباس و مسکن و باغ و وزن و خدمتکار آشکار میگردد. کشاورزان بدبخت ترین طبقات بودند زیرا وسیله خوشبخت نمودن طبقات دیگر بشمار میرفتند و همه سنگینی کشاورزی بدوش ایشان بود. و در برابر مالکان مانند بردگان در برابر صاحبان خود بودند. همه باید بخدمت سر بازی رفته و پیاده در پشت ارتشیان، بدون مزد، حرکت نمایند.^۱

اما عربها نیز پیش از اسلام، در بربریت و جاهلیت و وحشیگری بسر میبردند و قتل و غارت و تاراج یکدیگر را مباح میدانستند و به قاید و ادیان گوناگونی اعتقاد داشتند. برخی بت پرست و برخی مانند ایرانیان زردشتی و بدوخدای خوبی و بدی عقیده داشتند و بعضی دهری و منکر آفریدگار جهان و عالم پس از مرگ بودند. حتی در میان ایشان ستاره پرست و شیطان پرست و ماه و خورشید

۱ - کریستنسن ترجمه یحیی خشاب، ص ۴۰-۴۶.

پرست و وجود داشت. تعدادی محدود نیز یهودی و مسیحی بودند.

وقتی پیامبر اسلام بر سر کار آمد مردم را با آرامش و صلح و آشتی و الفت و دوستی و توحید و برادری و برابری و عدالت و مساوات دعوت کرد و گفت: «تمام مردم در برابر حقوق و وظایف برابرند و کسی بر کسی و عرب بر دیگری برتری و امتیازی ندارد، مگر بدرستگیاری و پرهیزکاری (لا فضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی) و قرآن کتاب آسمانی او گفت: «ان اکرمکم عند الله اتقاکم» گرامی ترین شما در نزد خدا پرهیز کارترین شماست».

ابتدا عربهای خسته از جنگ و خونریزی دعوت او را پذیرفته و اساس و شالوده اسلام را نهادند. پس از درگذشت پیغمبر فتوحات اسلامی آغاز گردید و در زمان خلافت عمر، بسال ۲۱ هجری، حمله عربها بایران شروع گردید. در این میان آوازه برابری و برادری بین مسلمانان در میان طبقات ستم دیده و ناراضی ایرانی پیچیده بود و آنان را پذیرفتن دین جدید تشویق میکرد، تا اینکه ایران بتدریج دین اسلام را پذیرفت. در ابتدا خلفا بمسلمان عرب و غیر عرب که باو مولی (هم پیمان) و بجمع آن موالی میگفتند یک نظر مینگریستند. این موضوع سبب شد که بسیاری از ایرانیان از روی عقیده و ایمان بدین اسلام بگروند. زیرا در دین جدید دستورهای آسان و اصول و قواعد عادلانه همگانی مشاهده نمودند که برایشان زندگانی آزاد به همراه داشت. در اموال بیت المال و حقوق مالی با عربها سهم برابر داشتند.

هنگامی که ابوبکر روی کار آمد بصراحت گفت: نیرومندترین شما نزد من ناتوان است تاحق را از او بگیرم و ناتوان ترین شما نزد من نیرومند است تاحق او را بگیرم^۱. و عطای مسلمانان را بین ایشان به تساوی قسمت کرد و بین کسانی که دیر یا زود اسلام آورده بودند فرقی نگذاشت. تا اینکه کسانی که پیش از دیگران مسلمان شده بودند خشمگین شدند و باو گفتند: ای خلیفه پیامبر! با اینکه بعضی از مسلمانان حق سبقت در اسلام را دارند، چرا اموال را بین همه برابر قسمت میکنی؟ پاسخ داد: من برتری و سبقت نمیشناسم زیرا ثواب و مزد اینکار با خدا و مسأله اموال مربوط بزندگی مردم مربوط است. همه در آن برابر باشند بهتر است از تبعیض^۲. پس از ابوبکر، عمر بن خطاب در رعایت حق و حقیقت سختگیر بود و بفرمانروایان مناطق اسلامی سخت میگرفت از ترس اینکه مبادا مردم را بترسانند و ستم کنند. او مانند حاکم مسلمان دوران پیشی، طرفدار عدالت و دادگری بود و بین مردم برای ایجاد آن میکوشید. و با اینکار توانست تاحدی جلوی تعصبات عربی را بگیرد. در این گفته سیاست خود را با غیر عربها روشن نموده است. بخدا سوگند اگر غیر عربها اعمال صالحی داشته باشند و ما بدون عمل

۱- عقد الفرید ۱۳۰/۲ و عیون الاخبار ۲۳۲/۲.

۲- تاریخ الیعقوبی ۱۱۵/۲ و الاموال لابی عبید ۲۶۲ و الاحکام السلطانیة ۱۲۳ و الواح لابی یوسف ۵۰.

باشیم آنان روز رستاخیز از ما بمحمد نزدیکترند. زیرا اگر عمل کسی وی را از پیشرفت باز دارد نسب و نژاد وی او را بجلو نمیبرد^۱.

پس از عمر، عثمان بخلاف رسید. وی مردی آسانگیر و ملایم بود و کارها را بدست خویشان و نزدیکان خود سپرد و همینکار موجب ظهور و بروز تعصبات قبیله‌ای گردید ولی این تعصبات بین عرب و غیرعرب نبود بلکه تعصبات قبیله‌ای بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه قبیله خلیفه بود و همین کشمکش‌ها موجب کشته شدن عثمان گردید.

اما علی علیه‌السلام نمونه عدالت و دادگری و پاکی بود زیرا عطای مسلمانان را بین همه برابر و مساوی بخش میکرد و بین اشراف و طبقات پائین و بین عرب و غیر عرب فرق نمیگذاشت و در اینکار حتی تحت تأثیر نزدیکترین افراد خانواده اش (برادرش عقیل) هم قرار نمیگرفت. شاید همین سختگیری وی در اجرای عدالت سبب شده باشد که عربها از کمک و یاری وی باز ایستند. بخصوص پس از دوره عثمان که عصر دسته بندی و دوره روی کار آمدن خویشان و نزدیکان رجال دولت‌ها و زمان شکل گرفتن رژیم‌های ملوک‌الطوایفی و قبیله‌ای بود باد آرزو طمع و طوفان فتنه‌های گوناگون خلیفه را از میان برداشت.

با اینکه در صدر اسلام خلفای راشدین با مسلمانان غیر عرب بروش انسانی رفتار نموده و آنانرا با عربهای مسلمان مساوی میدانستند اما عموم عربها این رای را نمی‌پسندیدند و با رسیدن بقدرت و مال و ثروت، صفات قبیله‌ای و تفاخر بدیگران بخصوص به بیگانگان در ایشان تقویت گردید و بخود و ملیت خویش بیش از پیش متکی گردیدند و بمسلمانان غیر عرب بدیده غالب بر مغلوب نگرستند. تعصبات جاهلی باخون عرب آمیخته بود و اسلام کوشید آنها را از میان بردارد و مدتی هم توانست صدای آنها فرو نشانند ولی حوادثی پیش آمد که بار دیگر تمام آن تعصبات و یاغیگری‌ها و دسته بندی‌ها از نو نیرو گرفت و عرض اندام کرد. زیرا حکومت بنی‌امیه بخلافت رسید و با اینکه بعنوان خلافت اسلامی روی کار آمدند، رفتار مالی بنی‌امیه با موالی بهتر از رفتار اجتماعی ایشان نبود. زیرا امویان سیاست مالی خاصی را دنبال کردند که تمام غیر عرب را از خود ناراضی نمودند ورنجانند و این عمل موجب ساقط نمودن ایشان از حکومت گردید. سیاست بنی‌امیه بر مال استوار بود. با آن دل مردم را بسدست می‌آوردند و وجدان آنها را میخردند. همین سیاست موجب گردید احزاب طرفدار بنی‌امیه بوجود آید و دشمنان ایشان بدیشان روی آورند. جرجی زیدان میگوید: میندار که اهل کوفه بیعت حسین را جز برای پول شکستند. آنان عبدالرحمن بن ذبیر را برای پول کشتند. اگر او هم پول میداد خلافت در خانواده اش باقی میماند. هنگامیکه حجاج بن یوسف ثقفی، مصعب بن ذبیر را در خانه کعبه محاصره کرد بسپاهیان فرمان داد خانه کعبه را بمنجنیق بندند. سر بازان

۱- طبقات ابن سعد طبع اروپا ۲۱۳/۳.

از اینکار سرباز زدند. حجاج گفت: عبدالملک بن مروان بر حقوق و عطای شما خواهد افزود پس بخاطر اضافه حقوق بجنگید. آنگاه کعبه را بسنگ منجنیق بسته ویران ساختند. ۱ از اینرو بمال فراوانی نیاز داشتند و باید بهر وسیله‌ای که شده است آنرا بدست آورند، اگرچه با ظلم و ستم و تصرف بیت‌المال باشد. فرمانروایان ستمگر و توانائی مانند زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف و خالد بن عبدالله قسری برای خود برگزیدند و برای گرفتن باج و خراج اختیارات و سیمی بدیشان دادند. این عمل موجب گردید که در گرفتن مالیات و جمع آوری مال سختگیری و ستم نمایند و در این راه به مسلمانان ایران بسیار بیعدالتی کردند که چند نمونه از آنها آورده میشود:

۱ - جزیه (گزیت یا باج سرانه. جزیه را اسلام بر اهل ذمه واجب نمود و اگر اسلام بیاورند از ایشان ساقط میگردد، ولی حجاج بدستور اسلام رفتار نکرد و با اینکه مسلمان میشدند از ایشان جزیه میگرفت و هنگامی که دید تازمه مسلمانان روستاها کشاورزی را رها نموده بشهرها روی می‌آوردند تا بسپاه اسلامی پیوندند و نامشان در دفاتر عطا و حقوق ثبت گردد و حقوق بگیر شوند، دستور داد ایشان را بروستاها بخریش بازگرداند و نام روستا و محل ایشان را روی دستهایشان نقش نمایند و بدیشان گفت شما بیگانه و غیر عرید و روستاهای شما برایتان از جاهای دیگر شایسته تر است.^۲

۲ - خراج. اسلام دستور داده است از زمین که صاحبش اسلام آورد خراج نگیرند بلکه ده یک بگیرند ولی حجاج این دستور العمل را نیز اجرا نکرد تا اینکه عمر بن عبدالعزیز آنرا لغو نمود.

۳ - عطاء یا حقوق و مزایای سپاهیان. امویان بغیر عربها مزایای سربازی نمیپرداختند و همین کار موجب تنبیه شدید غیر عربها گردید و وقتی که عمر بن عبدالعزیز بخلافت رسید برایشان مؤده خوبی بود و از خراسان (ایران شرقی آنروز) بیست هزار شکایت بدو رسید که بدون مزایای ارتش در جنگها شرکت میکنند. وی فرمان داد با ایشان بعدالت رفتار شود.^۳

۴ - وظائف بزرگ منحصر بعربها بود، بویژه منصب قضا و داروی. ولی بعضی از وظائف که از دست عربها بر نمیآمد مانند اداره مناطق گشوده شده. زبان این ادارهها زبان محلی خود ایشان بود ولی عبدالملک بن مروان دستور داد تمام دفاتر و اصطلاحات اداری آن مناطق را بعربی بازگردانند تا امتی بر عربها نگذارند.

کار نفاخر عرب و عجم بر یکدیگر بجائی رسید که هر کدام در تفضیل و برتری خود حدیثهایی از زبان پیغمبر اسلام (ص) ساختند و بهمه جا پراکندند و آنها را قوانین اسلامی قابل استاد معرفی کردند.

۱- تاریخ التمدن الاسلامی ۱/۶۵-۶۶.

۲- الکمل ۸۱/۲۰ و طبری ۳۵/۸ و کامل ابن اثیر ۴/۲۲۵.

۳- طبری ۷/۱۱۵.